



هائتر و سیاست!

رئیس جمهور ایالات متحد در دنباله سیاست حضور نظامی آمریکا در افغانستان که به طریق اولی شامل استراتژی‌های واشنگتن در عراق نیز خواهد شد، چند روز پیش اعلام داشت که بیش از ۳۰ هزار نظامی «تازه‌نفس» به افغانستان اعزام خواهد کرد، و در همین راستا از دیگر «متحدان» خود نیز درخواست نمود تا در این جنگ شرکت گسترده‌تری داشته باشند. البته

منطقه جاسازی شده بودند. خلاصه بگوئیم، آنچه «بحران افغانستان» خوانده می‌شود در عمل درگیری مستقیم «نظامی - امنیتی» میان قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و جهانی بر سر تقسیم دوباره کارت‌های استراتژیک است. مسئله بن‌لادن و سازمان القاعده ایشان و نبرد کاخ سفید با تروریسم از روز اول فقط یک بهانه بوده.

با این وجود، تا آنجا که به موضع‌گیری‌های نظامی و استراتژیک مربوط می‌شود، حضور رسمی چندین قدرت جهانی در یک کشور کوچک، منوط به موافقت‌ها و تأییداتی خواهد بود که در کانال‌های پیچ‌درپیچ دیپلماتیک صورت می‌گیرد. قابل تصور نیست که ایالات متحد در مرزهای اتحاد شوروی سابق، بدون توافق مستقیم با کرملین و دریافت چراغ سبز از چین و هند و دیگر قدرت‌ها چنین نیروهای گسترده‌ای را بتواند رسماً مستقر سازد. از قضای روزگار، دیروز آقای دیمیتری مدودف، رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه طی دیدار از ایتالیا تصمیمات کاخ سفید را جهت اعزام نیروهای بیشتر به افغانستان مورد تحسین قرار داده، عنوان کرده‌اند که روسیه نیز تمامی سعی و کوشش و همکاری خود را در این زمینه مبذول خواهد داشت!

با این وجود شاهدیم که «جنگ» در چنین شرایطی هنوز در جریان است! حال می‌باید پرسید این

در اینکه بحران نظامی در افغانستان مسیر خروجی را گم کرده جای تردید نیست. در آغاز دوران ریاست جمهوری جرج بوش دوم، حاکمیت ایالات متحد به بهانه نابودی القاعده و حکومت طالبان ارتش آمریکا را به درگیری‌های گسترده در افغانستان وارد کرد. این درگیری‌ها تاکنون به قیمت جان صدها هزار آمریکایی و افغان انجامیده؛ هر چند خروج از بحران هنوز مشخص نیست. به عبارت دیگر، امروز نیز ایالات متحد در سایه آنچه بلندگوهای تبلیغاتی «عزم راسخ» اواما جهت پایان دادن به بحران افغانستان می‌خوانند در صدد افزایش نظامیان خود در این منطقه است، بدون آنکه خارج از تبلیغات رسانه‌ای که بر محور دستگیری قریب‌الوقوع بن‌لادن، الظواهری و ... متمرکز شده، برنامه‌ای مشخص در چارچوب احیاء شرایط پایدار از نظر اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در افغانستان ارائه کند!

می‌باید قبول کرد و این مسئله را پیوسته مدنظر قرار داد که آنچه «بحران افغانستان» نام گرفته جز آن است که در بلندگوهای تبلیغاتی عنوان می‌شود. این درگیری که ظاهراً در خاک یک کشور منزوی به نام افغانستان به جریان افتاده، عملاً مرزهای مالی، استراتژیک و نظامی تمامی قدرت‌های جهانی را پوشش می‌دهد. کشور روسیه اگر مستقیماً همسایه افغانستان نیست از طریق دیگر کشورهایی که وابسته به ساختار اتحاد شوروی سابق بودند، بیش از هر کشور دیگر نسبت به حوادث افغانستان حساسیت نشان خواهد داد. از طرف دیگر کشورهای چین و هند به عنوان پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان با افغانستان همجواری دارند، و حضور ارتش ناتو در خاک افغانستان بازیگران «نظامی - امنیتی» اروپای غربی و ایالات متحد را به صورت رسمی در کنار مستشاران و محافل جاسوسی گسترده‌ای مستقر کرده که از دیرباز حتی پیش از جنگ با اتحاد شوروی توسط غرب در این

«طالبان» چگونه سازمان و تشکیلاتی است که می‌تواند همزمان با تمامی کشورهای قدرتمند جهانی در چنین میدانی سرسئیزه داشته باشد؟ در نتیجه، اگر طالبان را قادر به چنین مانورهای سیاسی و استراتژیک نمی‌بینیم، می‌باید قبول کرد که جنگ افغانستان در عمل تبدیل به جنگ قدرت‌های بزرگ شده؛ هر چند هیچیک از پایتخت‌های جهان این تمایل را نشان نمی‌دهد که از کنه قضیه سخن به میان آورد. از طرف دیگر شاهدیم که تحت عنوان «خطر تروریسم»، شبکه خبری موجود در ایالات متحد را که می‌توانست تنها شبکه «نیمه‌آزاد» جهت گسترش اخبار این جنگ باشد، به شدت تحت سانسور قرار داده‌اند. تحت این سانسور نظامی که بر فراز منطقه آسیای مرکزی سایه شوم خود را گسترانده، جامعه جهانی تا آنجا که به آزادی ارتباطات و خبررسانی‌ها مربوط می‌شود پای به دوران پیش از جنگ اول جهانی گذاشته!

گروه‌های نظامی، دسته دسته به این منطقه اعزام می‌شوند، بوق‌های تبلیغاتی «اهدافی» را در بلندگوها تکرار می‌کنند؛ جنگ تمام نشده، و جبهه‌ها نیز هنوز مشخص نیست! این شرایط هر چند واقعا تازگی داشته باشد، در یک اصل کلی هیچ تازگی‌ای در آن نمی‌بینیم؛ جنگی است استعماری و انسان‌ستیز که اینبار تمامی قدرت‌های جهانی در آن به یک‌سان شریک‌اند. و با گسترش این توهم مودیانه که اگر تمامی پایتخت‌های بزرگ جهان در یک جنایت واحد شریک باشند، فلسفه وجودی و ماهیت «جنایت» نیز تغییر خواهد کرد، قصد فروش این «جنگ» را به افکار عمومی جهان دارند. ولی به استنباط ما مسائل

به نقطه‌ای تعیین کننده نزدیک می‌شود، نقطه‌ای که نشان خواهد داد «تصمیمات» تاریخ بشر و روند مسائل هیچگونه «تسامحی» در مسیر تخطئه اصول انسانی قبول نخواهد کرد.

در مطلبی که چندی پیش تحت عنوان «روسیه و آسیا» ارائه کردیم، با در نظر گرفتن مطالبی که مدودف در سخنرانی «وضعیت کشور» ارائه داد، به صراحت از «عقب‌نشینی» روسیه در برابر غرب سخن گفتیم. پیش از این مطلب نیز به صورت گسترده در مورد نقشی که ملت روس برای خود در قلب اروپای شرقی و آسیای شمالی رقم زده کم سخن نگفته بودیم. به طور خلاصه، امروز نیز روسیه در برابر همان انتخاب دشوار قرار گرفته. این همان انتخابی است که به صورت تاریخی ملت روسیه را پیوسته به دو نیم می‌کند. نیمه‌ای اروپائی‌دوست که تمایل به جستجوی تکیه‌گاهی عقیدتی و ایدئولوژیک در اروپای غربی دارد، و نیمه‌ای آسیائی که ریشه‌هایش را فقط در استبداد سنتی آسیا و ساختارهای تاتاری و مغولی می‌جوید. اگر تقابل میان این دو «نیمه» پیوسته تاریخ روسیه را رقم زده، همین تقابل پس از انقلاب کمونیستی، علیرغم قرنطینه‌ای که از سوی غرب بر روسیه تحمیل شد، نوعی تشنگی برای شیوه زندگی غربی و مسیر اجتماعی در غرب در قلب جامعه روسیه به ارمغان آورد. ولی نمی‌باید فراموش کرد که اگر روسیه قدرتی جهانی است به هیچ عنوان موضع خود

را مدیون «اروپائی» بودن نخواهد بود؛ روسیه از آنجا که قسمت عمدهٔ سرزمین‌هایش در آسیا قرار گرفته یک قدرت جهانی شده؛ و این مطلبی است که اکثریت هیئت‌های حاکمه در کرملین، چه تزاری و چه کمونیست سعی در فراموش کردن‌اش داشته‌اند! امروز نیز گویا هیئت حاکمهٔ فعلی روسیه درست پا جای پای پیشینان‌اش گذاشته.

مدودف در شرایطی از گسترش حضور نیروهای نظامی ایالات متحد در افغانستان حمایت می‌کند، که نه توافقنامهٔ «استارت - ۲» هنوز به امضاء رسیده، و نه کشورهای عضو سازمان ناتو در غرب حاضراند از مطالبات منطقه‌ای خود در مورد پیوستن گرجستان و حتی اوکراین به این سازمان دست بشویند! می‌دانیم که تمایلات اعلام شدهٔ ناتو در این زمینه کاملاً روشن است: کشاندن مرزهای این سازمان و نیروهای مسلح آن به منطقهٔ قفقاز، دریای سیاه و نهایت امر دریای خزر! می‌باید این فرض را نیز منظور داشت که با قبول افزایش حضور نظامی سازمان ناتو در افغانستان، هیئت حاکمهٔ روسیه شاید این تصور را در ذهن خود می‌پروراند که از این طریق، هم دست آمریکا را بیش از پیش در افغانستان گرفتار می‌آورد، هم با تکیه بر «مبارزات» نظامی آمریکا با اسلام‌گرایان خود را از شر این جماعت در داخل و خارج از روسیه خلاص می‌کند، و نهایتاً به دلیل این همکاری‌ها که مسلماً دوجانبه «تصور» شده، مسکو خواهد توانست بر تصمیمات گسترش طلبانهٔ ناتو در اروپای شرقی نقطهٔ پایان بگذارد. در ادامهٔ «تصورات» کرملین، می‌باید قبول کرد که در قلب این روند، توافقات «استارت - ۲» نیز می‌تواند تحت تأثیر همین همکاری‌ها قرار گیرد!

می‌دانیم که آقای مدودف از دوستداران ورزش وزنه‌برداری هستند. با این وجود وزنه‌ای که در بالا به آن اشاره کردیم وزین‌تر از این حرف‌هاست؛ شاید در دوران «طلائی» اتحاد شوروی آلکسی‌اف معروف می‌توانست این وزنه را از زمین بردارد؛ این کار آقای مدودف نیست! به چند دلیل. نخست اینکه گسترش حضور ارتش ایالات متحد و برخی دیگر کشورها در منطقهٔ افغانستان بدون ارائهٔ یک برنامهٔ از پیش تعیین شده، و بدون اهداف مشخص و کنترل شده از طرف محافل بی‌طرف به هیچ عنوان نمی‌تواند در شرایط فعلی ورق را در این کشور به نفع دولت‌های منطقه برگرداند. «گرفتار» کردن یانکی جماعت در افغانستان هر چند برای واشنگتن مسائل جنبی فراوان، خصوصاً در زمینهٔ بحران‌های «حقوق بشر» و سازمان‌های «مخالف جنگ» به ارمغان خواهد آورد، فقط در صورتی قادر است به نفع کشورهای منطقه عمل کند که واشنگتن را در برابر سدی نظامی و مستحکم مجبور به عقب‌نشینی از اهداف «پنهان» خود کند. همان «اهدافی» که واشنگتن به هیچ عنوان حاضر نیست از آن‌ها به صورت رسمی به عنوان مواضع ایالات متحد نام ببرد. خلاصه، با حمایت از استقرار نیروهای نظامی نمی‌توان آمریکا را درگیر یک رابطهٔ «باخت - باخت» کرد. اگر آمریکا ببازد، طالبان را به جان مسکو می‌اندازد، و با در نظر گرفتن موضع‌گیری‌های دولت دمکرات، آمریکا حتی اگر پیروز شود، باز هم طالبان را به جان مسکو خواهد انداخت. خلاصهٔ کلام دلیلی ندارد که مسکو از آمریکا انتظار داشته باشد تا واشنگتن میدان کنترل شدهٔ «طالبان‌سازی» و «طالبان‌بازی» را به نفع

مسکو ترک گوید! این یک خیال خام و کودکانه است که هرگز به واقعیت نخواهد پیوست.

از طرف دیگر، تا آنجا که مسئله مربوط به گسترش طلبی‌های سازمان ناتو در اروپای شرقی و قفقاز می‌شود، هم امروز آقای «راسموسن»، دبیرکل ناتو، آب پاکی را روی دست حضرت مدودف ریخته! و جالب اینجاست که سخنان ایشان در خبرگزاری نووستی، مورخ ۱۳ آذرماه سالجاری، به زبان فارسی نیز منتشر شده! راسموسن در یک نشست خبری در بروکسل اعلام داشت:

«ما تأیید می‌کنیم که توافقات به عمل آمده در بخارست، به قوت خود باقی است و گرجستان به عضویت ناتو در خواهد آمد.»

پیشتر گفته بودیم که عقب‌نشینی مدودف از مواضعی که طی دوران پوتین از طرف مسکو در ارتباط با غرب اتخاذ شده بود، نتیجه‌ای برای روسیه به دنبال نخواهد آورد؛ اظهارات راسموسن شاهدهی است بر این مدعا. چرا که دقیقاً پس از توافقات گسترده رئیس‌جمهور روسیه با شرکت‌های نفتی در اروپا و فراهم آوردن زمینه فعالیت بریتیش پترلیوم و هماهنگی با الزامات ایتالیا و آلمان در زمینه انرژی، و خصوصاً «تبریک و تهنیت» مدودف به باراک اوباما جهت اعزام تفنگچی‌های تازه‌نفس به مرزهای سابق اتحاد شوروی، آنهم به بهانه مبارزه با طالبان، به صراحت می‌بینیم که این آقای راسموسن هستند که توپ ناتو را از نقطه پناستی به دروازه مسکو شلیک می‌فرمایند. می‌باید پرسید این چه نوع «استراتژی» است؛ استراتژی «باخت - باخت»؟

البته این احتمال بسیار ضعیف وجود دارد که توافقات موجود میان مسکو و واشنگتن شامل لایه‌های پنهانی شود که هنوز از طرف رسانه‌ها در بوق و کرنا گذاشته

نشده. با این وجود شرایط نشان می‌دهد که استراتژی مدودف به هر تقدیر در درازمدت در برابر غرب محکوم به شکست خواهد بود. و مواضعی که پس از به قدرت رسیدن پوتین در سطح جهانی تحصیل شده به این ترتیب قابل دفاع نیست.

می‌باید قبول کرد که پس از بلبشوی حاکم بر روسیه در دوران یلتسین، پوتین توانست حکومت را در روسیه سروسامان دهد. البته این نوع «سازماندهی» مسلماً نمی‌توانست از لایه‌های گوناگون و متفاوت برخوردار شده، به طور مثال جامعه‌ای متلون و هزاررنگ همچون انگلستان و آلمان فدرال را یک‌شبه برای روس‌ها به ارمغان بیاورد. شاید حضور مدودف در رأس حکومت تلاشی باشد در همین مسیر؛ ولی می‌بینیم که این تلاش امروز فقط می‌تواند با تکیه بر عوامل جدیدی به نتیجه‌ای ملموس برسد، عواملی که به صراحت خارج از حیطه «نظریات» مدودف قرار می‌گیرد.

روسیه در این نوع «روند سیاسی» بیش از پیش تبدیل به یک کشور مصرف‌کننده، آنهم در ساختاری جهان‌سومی، تک محصولی و صادرکننده مواد خام شده! ارتباطات منطقه‌ای روسیه نیز در این چارچوب به سرعت صدمه می‌بیند. دیدیم که نخست‌وزیر هند بجای نزدیک شدن به مسکو جهت راه اندازی راکتورهای هسته‌ای به واشنگتن روی می‌کند! یا به

آمریکا صورتک مسخره «مبارزه با طالبان» را فروافکند و نیات اصلی یانکی‌ها را در افغانستان آشکار کند، و یا در چارچوب همکاری با یانکی‌ها پای به دورانی خواهد گذارد که هم در منطقه روز به روز بیشتر منزوی شود و هم چوب یانکی‌ها را همه روزه نوش جان کند. به استنباط ما هیئت حاکمه نوین در روسیه، در چارچوب همین دو گزینه، هر چه زودتر پاسخ خود را به جهانیان ارائه خواهد کرد.

طور مثال، باز هم خیرگزاری نووستی، اینبار در سایت فرانسه زبان خود رسماً از بازسازی ارتش گرجستان سخن به میان می‌آورد. امروز لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه در نشست سازمان ناتو در بروکسل اظهار داشت:

«تحویل جنگ‌افزار به گرجستان همچنان ادامه دارد، و نیروهای گرجی توانائی پیش از جنگ قفقاز را بار دیگر به دست آورده‌اند، به علاوه این سلاح‌ها معمولاً تهاجمی‌اند!»

ریانووستی، ۴ دسامبر ۲۰۰۹

تجربه تاریخی نشان داده که با پنهان شدن در پس «قراردادها» و مقابله‌نامه‌ها نمی‌توان در صحنه سیاست نقش فعالی ایفا کرد. آمریکا در چارچوب اهداف اساسی خود می‌باید هم روسیه را از اروپای شرقی بیرون بیاورد و هم به کنترل مسکو بر منابع انرژی قفقاز، آسیای مرکزی و دریای خزر نقطه پایان بگذارد. این اهداف به هیچ عنوان قابل تلطیف نیست چرا که در چارچوبی مالی، اقتصادی و استراتژیک سرنوشت مسائل جهانی را تعیین خواهد کرد. دلیل حضور ارتش آمریکا در افغانستان فراهم آوردن این دو الزام استراتژیک است؛ پرواضح است که این عملیات تحت عنوان «مبارزه با تروریسم» آغاز شده! حال روسیه یا قادر است از چهره عملیات نظامی